

توضیحاتی در باره کتاب بدیع (بخش چهارم)

عبدالحمید اشراق‌خاوری
به اهتمام وحید رأفتی

در دفتر پانزدهم «سفینه عرفان» (دارمشتات : عصر جدید، ۲۰۱۲م، صص ۴۹۰ - ۵۱۸) پس از درج شرحی مختصر در باره کتاب بدیع و کیفیت نزول آن از قلم جمال اقدس ابهی بخشی از توضیحات جناب اشراق‌خاوری در باره بعضی از اسامی، اصطلاحات، و اشارات مندرجه در صد صفحه اول آن کتاب منبع به طبع رسید و نسبت به نشر بقیه یادداشت‌های آن جناب در شماره‌های بعدی «سفینه عرفان» اظهار امیدواری شد. سپس در سال ۲۰۱۴م در دفتر هفدهم نشریه «سفینه عرفان» (صص ۳۸۳ - ۴۴۵) دنباله توضیحات جناب اشراق‌خاوری در باره مندرجات صد صفحه دوم کتاب بدیع به طبع رسید و در «سفینه عرفان»، دفتر هجدهم (طبع ۲۰۱۵م، صص ۳۹۹ - ۴۳۹)، بقیه توضیحات آن جناب در باره مندرجات صد صفحه سوم (صص ۲۰۰ - ۲۹۹) کتاب بدیع منتشر گردید. حال در سطور ذیل بقیه توضیحات جناب اشراق‌خاوری در باره مندرجات صفحات ۳۰۰ تا ۴۱۲ کتاب بدیع، یعنی آخرین صفحه این سفر جلیل را، مندرج می‌سازد و نکات ذیل را در باره توضیحات مزبور به استحضار خوانندگان گرامی می‌رساند:

همه اسامی، اصطلاحات، و اشارات مندرج در کتاب بدیع به وسیله جناب اشراق‌خاوری شرح و بسط نیافته و توضیحات ایشان عمده منحصراً به موارد و مطالب مهم‌تر مندرج در کتاب است.

نحوه عرضه توضیحات در سطور ذیل آن است که ابتدا شماره صفحه کتاب بدیع - طبع آلمان (لانگنهاین : لجنة ملی نشر آثار - ۲۰۰۸م) را مندرج می‌سازد و بعد از خطی مورب شماره صفحه کتاب بدیع به خط جناب زین‌المقربین را که در ۴۱۲ صفحه به سال ۱۲۸۶ه.ق. - ۱۸۷۰م کتابت شده و به سال ۱۹۹۲م عیناً در پراگ (طبع Zero Palm) تجدید طبع گشته عرضه می‌دارد و بعد از این ارقام فقره مندرج در کتاب بدیع را نقل نموده و سپس توضیحات جناب اشراق‌خاوری را در ذیل هر فقره مندرج می‌سازد. همه مطالبی که در پرانتز بعد از توضیحات ایشان درج شده و نکاتی که در گوشه به متن توضیحات آن جناب اضافه گشته از این عبد است تا عمده مأخذ و مطالبی مفصل‌تر را در اختیار خوانندگان گرامی قرار دهد.

مشخصات جامع همه کتاب‌هایی که فقط عنوان آنها در این توضیحات مذکور شده در پایان مطالب در بخش کتاب‌شناسی عرضه گردیده است.

امید و طید چنان است که نشر این توضیحات به درک روشن‌تر مندرجات کتاب مستطاب بدیع مساعدت نماید. همین طور جای امیدواری است که انتشار این توضیحات به منزله مقدمه‌ای برای مطالعات و تحقیقات دقیق‌تر و وسیع‌تر در باره مندرجات کتاب بدیع محسوب شود و به انتشار کتابی مستقل در شرح و توضیح مطالب آن سفر منیع در آینده ایام منجر گردد.

وحید رأفتی

۱۴۷ / ۳۰۱ - روضه مقدسه ساذج وجود

مقصود حرم مطهر و مرقد مکرم حضرت رسول الله است در مدینه طیبه که چون حسین بن علی (ع) از ظلم و عناد یزید بن معاویه از مدینه عازم مکه شدند در حین عزیمت به حرم مطهر رفتند و کلماتی چند در مقابل روضه محمدیه انشاد فرمودند که آن کلمات در کتاب بدیع مندرج است.

(کلمات حضرت حسین سیدالشهداء در مقابل روضه رسول الله را جمال قدم در انتهای لوح کل الطعام نیز چنین آورده‌اند:

"... انی اxtم الکلام بما غنت حمامة النور من قبل حین وروده فی ارض السرور و کان بلحن الفؤاد مغردا و انت تعلم یا محبوبی ما اردت لوجه الله معتمدا فان الصبر منقطع منی لحبی جمال الله منکشفا و انت تعلم ما اراد ابن الزنا فی دمی متعمدا لا و حضرة عزک لا ابایع به لا خفیا و لا جهرا الله قرب یوم دمی ثم دمی علی التراب متکنا فیالیت یومی یوم دمی کنت بالثری متعطشا فسبحان الله عما یقولون المشرکون فی وصفه تسبیحا کبیرا و الحمد لله رب العالمین بدیعا" انتهى. (مأندة آسمانی، ج ۴، ص ۲۷۶)

۱۴۷ / ۳۰۱ - ابن الزنا

مقصود یزید بن معاویه است که باعث شهادت حضرت سیدالشهداء گردید. (در احادیث اهل تشیع که از جمله در بحار الانوار، ج ۴۵، صص ۲۱۲ و ۲۱۳ آمده است چنین مذکور است: "... کان قاتل یحیی بن زکریا ولد زنا و قاتل الحسین ولد زنا ... و " "... کان الذی قتل الحسین (ع) ولد زنا ... ").

۱۴۸ / ۳۰۳ - مدینه کردگار

مقصود مدینه‌الله بغداد است که در اشعار مبارکه [به این عنوان] مخاطب شده است. (مقصود از اشعار مبارکه، مثنوی جمال قدم است که ابیاتی از آن در کتاب بدیع نقل شده و تمام آن در آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، صص ۳۰۸ - ۳۲۰، به طبع رسیده است. در بیٹی از این مثنوی چنین آمده است: "پس بگویش کی مدینه کردگار چون بماندی چون که رفت از برت یار").

۱۴۸ / ۳۰۳ - حبیب

مقصود حضرت رسول الله است که ابوجهل با آن حضرت عداوت داشت. حبیب از القاب رسول الله است.

(حضرت بهاء الله در فقره‌ای از لوح فتنه (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۲۶۴) می‌فرماید: "... تالله تفتن كلشنى فى كلشنى الى كل شنى بنفس شنى ولن نخرج منه ذرات الهواء و ذلك سرّ ما نزل من قبل على حبیب الاول من جبروت الله العلى العالم المعلوم و هو ذلك الاية حين ما وصى اللقمان يا بنى انّها ان تك منقال ذرة من خردل فتكن فى صخرة او فى السموات او فى الارض يأت بهالله ...". (جناب اشراق‌خاوری در شرح «حبیب‌الاول» که در لوح فوق مذکور شده چنین نوشته‌اند:)

مقصود حضرت محمد رسول الله (ص) است که در لیلۀ معراج از طرف خداوند مخاطب به این خطاب شدند که «یا محمد انت الحبيب و انا المحبوب» و از آن به بعد معروف به حبیب‌الله شدند.

(در احادیث اهل تشیع که در بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۳۰، آمده است از جمله چنین مذکور است: "... و من اسمائه ص ... ابو القاسم، و الحبيب، و رسول رب العالمين ... و حبیب‌الله و خلیل الرحمن ...".

حضرت بهاء الله در یکی از مناجاتهای مبارکه چنین می‌فرماید: "... اسألك بالتجلى الذى به انصعق موسى الكليم و بندائك الاحلى الذى فاز باصغانه الحبيب بان تقدر لاصفيانك ما يمنعمهم عن دونك ... " (ادعية مبارکه، ج ۲، ص ۱۵۴).

۱۴۸ / ۳۰۳ - قبطیان

بومیان خطۀ مصر را قبطی گویند و مقصود آن که همان طور که حضرت موسی (ع) در میان قبطیان، یعنی مردم مصر، به رنج و تعب گرفتار بود و پس از اعلان دعوت موسی (ع) با آن حضرت به مخالفت پرداخت جمال مبارک جلّ جلاله هم مانند موسی در بین مخالفین و معرضین گرفتار رنج و عذاب گردید.

(در باره قبطیان مقاله‌ای در دایرةالمعارف فارسی، ج ۲، بخش اول، صص ۲۰۱۲ - ۲۰۱۳، انتشار یافته که می‌تواند مورد مطالعه علاقمندان قرار گیرد).

۱۴۹ / ۳۰۴ - در مقدمه کلیم در کتاب الله مسطور

اشاره بآیه قرآن مجید است که در باره حضرت موسی کلیم فرموده: «...فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ...» [آیه ۲۱، سوره قصص (۲۸)]. جمال قدم می‌فرمایند اگر در کتاب الله، یعنی قرآن مجید، ذکر خوف و بیم نسبت بحضرت موسی کلیم فرموده‌اند، مقصود از این خوف نه آن است که مشرکین مانند یحیی ازل و پیروانش درک کرده‌اند. و خطاب به مهدی قاضی که نامه فرستاده بود و کتاب بدیع در جواب او نازل شده در کتاب بدیع فرموده‌اند، قوله تعالی: "... و اگر از خوف انبیاء ذکری در کتاب دیده، چنانچه در مقدمه کلیم در کتاب الله مسطور، امر او را نه تو و نه مرشدینت هیچ کدام ادراک ننموده‌اید...".

(در باره خوف حضرت موسی به لوح حضرت عبدالبهاء در مائده آسمانی، ج ۲، ص ۱۵، مراجعه فرمائید).

۱۴۹ / ۳۰۵ - فارس

ارض الفاء خطه فارس، عاصمه اش شیراز است و در کتاب بیان بارض الفاء تعبیر شده است. حوادث عجیبه در امر مبارک در این اقلیم آشکار شده و نفوس مقدسه از این سرزمین در امر الله قیام کرده‌اند که در تاریخ امر مسطور است.

در این ایام فارس استان هفتم از استانهای ایران است که در جنوب واقع است و از شمال به اصفهان و از مشرق به کرمان و از مغرب به خوزستان و از جنوب به بنادر خلیج فارس محدود است. فارس سرزمینی است کوهستانی و دارای دره‌های با صفا. در بعضی قسمت‌های آن ایل قشقایی سکونت دارد. کتب بسیار در باره شیراز نوشته‌اند مانند آثار العجم فرصت شیرازی و فارس‌نامه میرزا حسن فسائی و کتابی بنام شیراز که اخیراً منتشر شده و جمیع اوصاف و مختصات سرزمین فارس را داراست. گویند که در حدود هزار سال پیش از میلاد مسیح طایفه‌ای بنام پارسا یا پارسه در این منطقه وارد و ساکن شدند و بهمین جهت آن را پارس گفته‌اند و فارس معرب پارس است. برای اطلاع کامل از اقلیم فارس به کتب مذکوره مراجعه شود.

فارس در تاریخ امر الله هم مقامی عظیم دارد که بر همه کس واضح است و در تاریخ امر الله مسطور گردیده. در باره شیراز شرحی در ریحیق مختوم و اسرار ربانی نوشته‌ام و الواح الهیه در باره شیراز در مائده آسمانی و غیره مندرج است. در کتاب آفاق و انفس نیز مفصلاً در باره فارس نگاشته‌ام.

(مطالب جناب اشراق‌خاوری در باره شیراز در ذیل عنوان «مدینه طیبه شیراز» در ریحیق مختوم، ج ۲، به طبع رسیده است. کتاب فارس در عصر قاجار نیز در سال ۱۳۸۷ ه.ش. به قلم حسن امداد به رشته تحریر در آمده و بوسیله انتشارات نوید شیراز منتشر گردیده است.)

۱۴۹ / ۳۰۵ - جناب عظیم

مقصود جناب شیخ علی عظیم است که اهل ترشیز خراسان بود، که در این ایام ترشیز را کاشمر گویند. عظیم توسط جناب باب‌الباب بامر مبارک حضرت اعلیٰ مؤمن شد و در راه امر خدمات شایان نمود و کلمه عظیم که در عدد با عدد حروف نام او شیخ علی مطابق است از طرف حضرت اعلیٰ باو خطاب شد. مشارالیه پس از مصائب و بلاها که شرح آن در تاریخ نبیل مسطور است عاقبت در مذبحة کبرای طهران بسال ۱۲۶۸ ه.ق. با سایر مؤمنین امرالله در طهران بشهادت رسید. (برای ملاحظه شرح احوال جناب عظیم به کتاب تاریخ شهدای امر - وقایع طهران، صص ۳۱۵ - ۳۳۲، و منابع عدیده‌ای که در آن صورت داده شده است مراجعه فرمائید.)

۱۵۰ / ۳۰۶ - جبل آذربایجان

مقصود جبل ماهکو و چهریق است که حضرت رب اعلیٰ جلّ ذکره از ماهکو به جبل باسط و از چهریق به جبل شدید تعبیر فرموده‌اند و عدد ماهکو با کلمه باسط و عدد چهریق با کلمه شدید مطابق است. (برای ملاحظه شرح مبسوط در باره جبل ماهکو و چهریق به ذیل «جبلین شامخین» در ریحیق مختوم، ج ۱، صص ۲۶۰ - ۲۶۳ مراجعه فرمائید.)

۱۵۰ / ۳۰۷ - جناب میرزا

در این مقام مقصود اشاره به جمال مبارک است که پیروان یحیی ازل از راه عناد از هیکل مبارک به جناب میرزا تعبیر می‌کردند.

۱۵۱ / ۳۰۸ - یم شط

یم در لغت دارجۀ عرب به معنی کنار و نزدیک است. می‌گویند یم‌البیت، یعنی کنار خانه، پهلوی منزل. و یم شط به معنی کنار و پهلوی شط است. (و در یادداشتی دیگر جناب اشراق‌خاوری چنین نوشته‌اند:)
یم - عربی. به فتح اول و تشدید میم - و در قرآن و الواح، به معنی دریا است. در لوح رضوان نازل شده، یم‌الباب. یم در اینجا لغت دارجۀ عربی است، به معنی نزدیک و پهلوی، مقابل. یم‌الباب یعنی نزدیک در، پهلوی در، جلو در.

۱۵۱ / ۳۰۹ - ناصری

منسوب به ناصره از دهات اورشلیم و لقب مسیح (ع) بوده که مردم او را عیسی ناصری می‌گفتند.
(شرحی مختصر و جامع در باره ناصره در دایرةالمعارف فارسی، ج ۲، بخش ۲، ص ۲۹۹۳، به طبع رسیده است.)

۳۰۹ / ۱۵۱ - عشارخانه - عشار

عشارخانه محلی در دم دروازه‌ها بوده که از واردین به شهر باج می‌گرفتند و عوارض دولتی دریافت می‌کردند و آن را عشارخانه، یعنی محل گرفتن باج و عوارض می‌نامیدند. متصدی این عمل را عشار، یعنی باج‌گیر و محصل عوارض، می‌گفتند و مردم باج‌گیر در نظر اشخاص از شریک‌ترین مردمان محسوب بودند و چون متی از اصحاب عیسی (ع) باج‌گیر بود لهذا حضرت مسیح را هم می‌گفتند که همیشه در عشارخانه با عشار مجالست دارد. (برای ملاحظه شرح مطالب در زمینه عشارخانه به ذیل «باجگیر» در قاموس کتاب مقدس، ص ۱۵۵ مراجعه فرمائید).

۳۱۰ / ۱۵۱ - زین‌العابدین خان

یکی از اعیان ایرانی مقیم بغداد بود و به حضور مبارک گاهی مشرف می‌شد. وقتی که جمال قدم امر کردند همه احباء از بغداد خارج شوند تا گرفتار بلایا نگردند سید حسین قناد که از مؤمنین بود همین زین‌العابدین را واسطه کرد که از محضر مبارک اجازه بگیرد که او در بغداد بماند، اجازه فرمودند، و فرمودند من وحده مایل هستم که بلایای الهی را متحمل شوم و نمی‌خواهم احبای الهی در بلایا بیفتند، و شرح آن در کتاب بدیع است.

۳۱۰ / ۱۵۲ - سید حسین قناد

از احبای ثابت و طائفین حول در بغداد بود و چون در بغداد شهرت یافت که حکم شده احباء را بگیرند و به طهران بفرستند جمال قدم امر کردند که همه احباء و مؤمنین از بغداد خارج شوند، مبادا مورد آزار اعداء واقع شوند. سید حسین قناد زین‌العابدین خان را که یکی از اعیان ایرانی بود حضور مبارک واسطه کرد که به او اجازه توقف در بغداد را بدهند. فرمودند ممکن نیست باید همه بروند و من دوست دارم که جمیع بلایا را خود بنفسه در راه خدا متحمل شوم. شرح این مطلب در کتاب بدیع است.

۳۱۱ / ۱۵۲ - دزاشوب

در این ایام دزاشوب و یا دزاشیب دهکده‌ای است از توابع و از بیلاقات طهران.

۳۱۲ / ۱۵۲ - نیالا

نیالا دهی از دهات دارالمرز بوده و جمال قدم در آنجا مورد هجوم اعداء واقع شدند.

۱۵۲ / ۳۱۲ - دارالمرز

در قدیم تا زمان قاجاریه خطّه مازندران را دارالمرز می‌گفتند و در آن ایام هر منطقه شهری لقب خاصی داشت. طهران را دارالخلافة می‌گفتند و تبریز را دارالضرب و یزد را دارالعباده و بر این قیاس. (لغتنامه دهخدا دارالمرز را «لقب شهر رشت» نیز دانسته است).

۱۵۳ / ۳۱۳ - مداهنه

ظاهر سازی، خوش رفتاری به ظاهر. مماشات کردن، در ظاهر اظهار محبت کردن و در باطن عداوت داشتن.

۱۵۷ / ۳۲۰ - ازار

شلوار. معروف است که یکی از معاندین کربلا بعد از شهادت سیدالشهداء بند ازار آن حضرت را که دارای لئالی و جواهر بوده به سرقت برد و این مطلب در کتب مقاتل مسطور است و گفته‌اند که آن خبیث ساربان حضرت بوده است.

۱۵۷ / ۳۲۱ - یلهت

سگی که زبان خود را بیرون می‌آورد و نفس میزند. خداوند در قرآن مجید مشرکین و منافقین را به سگ مزبور تشبیه فرموده، "... فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ..." [آیه ۱۷۶ سوره اعراف (۷)]

۱۵۷ / ۳۲۱ - اجامر و اوباش

مردم رجاله (لجاره) و نفوس شریر و پست، اوباش - جمع وبش به دو فتحه، به معنی مردم احمق و نادان و عوام بازاری که از فضل و کمال و نجابت و اصالت محرومند.

(اجامر و اوباش کلماتی است در اشاره به مردم بی سر و پا و فرومایه و فتنه‌جو).

۱۵۸ / ۳۲۲ - سرکار مشیر

یکی از اعیان بغداد و صاحب‌منصبان مهم عراق در دوره عثمانیان بود که چند مرتبه خواست حضور مبارک مشرف شود، اجازه نفرمودند، تا آنکه در مسجد به آرزوی خود رسید و حضور مبارک مشرف شد.

۱۵۸ / ۳۲۳ - بلماء بعد عفراء

شب تیره و تار، ظلمت شدید

(بر اساس مندرجات لغتنامه دهخدا، "بلماء" به معنی "شب ماه تمام، شب بدر"، و "عفراء" به معنی "شب سیزدهم از ماه" است).

۱۵۸ / ۳۲۴ - عبدالسلام افندی

یکی از علمای اهل سنت در بغداد بوده که نسبت به جمال قدم محبت و ارادت داشت. جمال قدم در بغداد خوابی دیدند که جمیع انبیاء و رسل پیرامون حضرتش حاضر و جمیع گریانند، و شرح این رؤیا را در کتاب بدیع ذکر فرموده‌اند، و چون عبدالسلام افندی به حضور مبارک رسید رؤیای خود را برای او نقل فرمودند و مشارالیه بی‌اندازه محزون و مکدر شد، زیرا تعبیر رؤیا دلیل بر نزول مصائب لاتحصی بر هیکل مبارک بود.

(برای ملاحظه شرح مطالب در باره رؤیای جمال قدم به کتاب قرن بدیع، صص ۳۰۱ - ۳۰۲، و کتاب تاریخ ظهورالحق، ج ۴، صص ۲۵۰ - ۲۵۱، نیز می‌توان مراجعه نمود.)

۱۵۹ / ۳۲۵ - فدک

محلّی بوده دارای مزارع و باغ و اشجار میوه که مال یهود بوده و حضرت رسول (ص) آنجا را از یهود گرفته و به حضرت فاطمه بخشیدند و درآمد آن سالیانه مبلغ معتنی به بود. پس از وفات رسول‌الله ابوبکر، به اشاره عمر بن خطاب، فدک، ملک فاطمه (ع) را از آن حضرت گرفت و غصب کرد و فاطمه (ع) به مطالبه حق خود قیام فرمود و در مسجد رسول (ص) خطبه دفاعیه‌ای خواند. ولی عمر نگذاشت که مؤثر باشد و با جعل حدیث «نحن معاشر الانبیاء لا نورث و ما ترکناه صدقه» که به رسول‌الله نسبت داد فدک را گرفت و جزو بیت‌المال مسلمین قرار داد و دادخواهی فاطمه (ع) به جانی نرسید. داستان غصب فدک را علمای سنی و شیعه در کتب خود مشروحاً نوشته‌اند و علمای سنی سعی کرده‌اند که به هر طور هست رفتار ابوبکر را تأویل کنند. شرح مقالات آنان و اعتراضات علمای شیعه را علامه ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه نگاشته است. مراجعه شود.

علمای نحو در مثال عدل تقدیری به لفظ عمر شاهد آورده‌اند به شرحی که در کتب نحو مذکور است و محتشم کاشانی در قصیده معروف خود که در کتاب مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری شهید ثالث مندرج است در این خصوص فرموده است:

عدل تقدیری و تقدیر عدالت غلط است ز آنکه تحقیق شد این واقعه در باغ فدک
(در باره فدک شرحی جامع در دایرةالمعارف فارسی، ج ۲، بخش اول، ص ۱۸۴۹، به طبع رسیده است.)

برای ملاحظه شرحی در باره «عدل تقدیری» در اصطلاح علوم صرف و نحو به ذیل همین اصطلاح در لغت‌نامه دهخدا مراجعه فرمائید. حدیثی که فقره‌ای از آن در متن فوق نقل شده در بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۳، مذکور گشته و به ابوبکر منسوب شده است.)

۱۵۹ / ۳۲۵ - مهاجر و انصار

نفوسی که با حضرت رسول (ص) از مکه به مدینه مهاجرت کردند به مهاجر معروف شدند و مسلمین ساکن مدینه که بعد از ورود حضرت رسول (ص) به مدینه حضرتش را مساعدت و نصرت کردند به انصار معروف گشتند. (برای ملاحظه شرحی در باره «مهاجرین» به ذیل این عنوان در دانش‌نامه قرآن، ج ۲، ص ۲۱۸۶، مراجعه فرمائید. مقاله «انصار» نیز در صفحات ۳۱۱ - ۳۱۲ کتاب دانش‌نامه قرآن، ج ۱، به طبع رسیده است.)

۱۵۹ / ۳۲۵ - صه لسانک

خفه شو، ساکت باش، زبانت را نگاهدار.

۱۵۹ / ۳۲۵ - حضرت کلیم

جناب میرزا موسی ملقب به کلیم برادر جمال قدم جل جلاله است که در جمیع احوال با هیکل مبارک در بلایا و مصائب شریک و سهیم بوده و در نهایت ایقان و ایمان صعود نمود. پدر جناب کلیم میرزا عباس وزیر نوری و مادرش خدیجه خانم است و با هیکل مبارک جمال قدم برادر امی و ابی بودند. حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در تذکره الوفا شرح احوال جناب کلیم را مرقوم فرموده‌اند. جناب کلیمدو زوجه داشتند که یکی دختر شیخ سلطان کربلائی بود و دارای چند فرزند بودند به اسامی میرزا کمال و میرزا علیرضا و میرزا جمال‌الدین و میرزا جمیل و دختری داشتند به نام لقائیه که زوجه میرزا محمدعلی ناقض اکبر بود. و از جمله پسران کلیم میرزا مجدالدین است که آیت خبث و مظهر ابلیس بود و جزو ناقضین عهد الهی بوده و با حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله جل سلطانیه بسیار مخالفت و دشمنی کرد و عاقبت سر به تیره تراب کشید و بی نام و نشان شد. جلال و فواید نیز از پسران حضرت کلیم بوده‌اند.

کلیم لقب حضرت موسی (ع) نیز هست، زیرا در قرآن فرموده " ... وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا" [آیه ۱۶۴ سوره نساء (۴)]. و نیز در امر مبارک لقب کلیم به حاجی میرزا موسی پسر حاجی محمدحسین امین‌الرعا یا نیز داده شده و شرح آن در محاضرات مندرج است.

(شرح مندرج در محاضرات، صص ۹۰۰ - ۹۰۱، چنین است):

"... در الواح مبارکه نازله از قلم جمال قدم جل جلاله لقب کلیم به دو نفر داده شده است، یکی جناب میرزا موسی برادر جمال مبارک جل جلاله است و دیگری مرحوم مغفور حاجی میرزا موسی پسر مرحوم حاجی محمدحسین امین‌الرعا یا تبریزی است. جمال مبارک جل جلاله در لوحی میرزا موسی مزبور را ملقب به کلیم و در لوحی هم او را به ضیاء مخاطب ساخته‌اند. مشارالیه نسبت به احباء بی اندازه لطف و مرحمت داشته. جناب سمندر در تاریخ خود در ذیل حال میرزا موسی مزبور چنین می‌نویسد قوله ره:

"... خلوص آن مرحوم به اندازه بود که یک زمان از ارض مقدس کسی نیامد و اخباری نرسید. در آن اوقات هنوز رسم پست و قانون تبادل بین‌المللی در ایران معمول نشده بود. به هر حال برای استفسار احوال آقا حسین قاصد اصفهانی را که از طرف حضرت سلطان‌الشهداء علیه بهاء‌الله الابهی به قزوین آمده بودند مصروف داده به عگا محض بردن عریضه فرستادند و جواب عریضه را هم عنایت فرمودند ... الخ." (۱)

۱۶۰ / ۳۲۶ - استاد عبدالکریم

استاد عبدالکریم خراط اصفهانی با استاد محمدعلی سلمانی اصفهانی از اصفهان از ظلم ظل‌السلطان که بهائیان را شهید می‌کرد فرار کردند و به بغداد رفتند و به محضر جمال قدم جل جلاله قبل از اظهار امر رضوان رسیدند. استاد محمدعلی از طرف هیکل مبارک به انجام خدمات موظف شد و استاد عبدالکریم هم که باطناً منافق بود در بغداد بود و بالاخره بعد از صعود جمال مبارک استاد عبدالکریم خراط جزو ناقضین شد و با مرکز عهد الهی بسیار عداوت کرد و حتی در وقتی که حضرت عبدالبهاء می‌خواستند عرش حضرت نقطه را در جبل کرمل در آرامگاه معینی قرار دهند قصد کرد که با قطع طنابی که صندوق مبارک را بسته بودند تا به طبقه پائین منتقل سازند مرکز عهد را به هلاکت برساند ولی موفق نشد و پیوسته بر عناد خود افزود تا آنکه مُرد و موفق به توبه و انابه نشد. مردی زشت‌روی و درشت‌خوی بود و بسیار بد زبان و زشت‌رفتار.

احباء او را خراطین لقب داده بودند.

(جناب فاضل مازندرانی در اسرار‌الآثار، ج ۴، صص ۳۱۵ - ۳۱۶، چنین نوشته‌اند که: "... عبدالکریم خراط اصفهانی که بعد از صعود ابهی از معاریف ناقضین قرار داشت تا به سال ۱۳۳۳ [ه.ق. / ۱۹۱۵م] در عگا درگذشت ...". و نیز نگاه کنید به قاموس توقیع صد و هشت، صص ۵۴ - ۵۶).

۱۶۰ / ۳۲۶ - اعجام

ایرانی‌ها

(برای ملاحظه شرحی در باره مفاهیم عجم و اعجام به دایرة‌المعارف فارسی، ج ۲، بخش اول، ص ۱۶۸۸، مراجعه فرمائید. سوابق و مشتقات واژه «عجم» در قرآن، در کتاب دانش‌نامه قرآن، ج ۲، ص ۱۴۴۱، مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. جناب فاضل مازندرانی نیز در اسرار‌الآثار، ج ۴، ص ۳۲۲، در ذیل «عجم» چنین مرقوم داشته‌اند: "عربان غیر خود، خصوصاً ایرانیان، را عجم و عجمی، و بلادشان را بلادالعجم گفتند و اصل ریشه کلمه به معنی بی‌لسانی و بی‌بیانی است. در لوح رئیس است "... و اتحدت مع رئیس العجم فی ضرّی". و در لوح به صدر دولت عثمانی است، قوله: "چنانچه رسم عجم است ..." و قوله: "قل انّ ملک العجم قتل محبوب العالمین".)

۱۶۰ / ۳۲۷ - سیده‌النساء

مقصود فاطمه اصفهانی منقطعاً حضرت نقطه است که بعد از جدا شدن از حضرت اعلی و بعد از شهادت آن حضرت نزد یحیی ازل رفت و به او پیوست و بعد هم با سید محمد دجال اصفهانی مانوس شد و ازل او را در کتاب مستیقظ خود مدح‌ها کرده و آیه «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ...» که در قرآن [آیه ۴۳ سورة آل عمران (۳)] در باره مریم مادر عیسی (ع) نازل شده در باره او نوشته و او را به لقب «سیده‌النساء» نامیده است. جمال قدم جل جلاله در این مقام از راه طیبیت و استهزاء آن زن را سیده‌النساء فرموده و این اشاره به گفته یحیی است که او را به این لقب نامیده است. (در باره ازدواج میرزا یحیی ازل با فاطمه خانم اصفهانی به ذیل «زوجات خود را...» و «ام‌الفواحش» و «فاسقه ارض...» و «التی خانت...» در صفحات بعد نیز مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به لوح حضرت بهاء‌الله در مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۵۱).

۱۶۱ / ۳۲۸ - مشیرالدوله

حاجی میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی، سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی. (جناب اشراق‌خاوری در یادداشتی دیگر در باره مشیرالدوله چنین نوشته‌اند:)

در باره مشیرالدوله به تفصیل در رحیق مختوم نوشته‌ام و الواح مبارکه که در باره اعمالش نازل شده در محاضرات مندرج است. و در لوح عمه نیز به او اشاره فرموده‌اند و در سورة الملوکینیز به «سفیرالعجم» خطاب شده است. میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار قزوینی پسر میرزا نبی خان امیر دیوان قزوینی است. تولد مشیرالدوله به سال ۱۲۴۳ ه.ق. [۱۸۲۷ م] و در سال ۱۲۹۸ ه.ق.، ماه ذی‌حجه [نوامبر ۱۸۸۱ م] در پنجاه و هفت سالگی در مشهد مُرد. علت مرگ او را گفته‌اند که ناصرالدین شاه او را توسط مأموران مخصوص با قهوه مسموم کرد. قبرش در مشهد است و ذکرش در لوح آقا نجفی و لوح مهدی و لوح ابن اصدق و غیره مذکور است. به محاضرات و مائده آسمانی مراجعه شود.

(و نیز در یادداشت مفصل‌تر دیگری از جناب اشراق‌خاوری چنین مذکور است:)

مشیرالدوله

در مقامی مقصود شیخ محسن مشیرالدوله و در مقامی مقصود حاجی میرزا حسین خان قزوینی سپهسالار است. باید دانست که جمعاً شش نفر در دربار ایران ملقب به مشیرالدوله بودند و من در اینجا از کتاب فراموش‌خانه و فراماسونری در ایران، تألیف اسماعیل رائین، مطالبی در باره آنان به طور خلاصه نقل می‌کنم (ج ۱، صص ۴۲۲-۴۵۵)، قوله:

"مشیرالدوله‌ها در دوران سلطنت ناصرالدین شاه تا زمان الغاء القاب در ایران شش تن از رجال و سیاستمداران ایران لقب «مشیرالدوله» داشتند، که پنج نفر آنان از مؤسسين و یا اعضاء مؤثر لژهای فراموش‌خانه و یا فراماسونری در ایران بودند.

از جمله مشیرالدوله‌هایی که در تاریخ از او به نیکی یاد شده، مهندس میرزا جعفر خان است که جزو اولین دسته محصلین اعزامی ایران به انگلستان می‌باشد و در آن سرزمین تحصیل کرده و به سلک فراماسون‌ها درآمده است. به عکس او، میرزا حسین خان سپهسالار که با انعقاد قرارداد رویتر همه ایران را در بست در اختیار انگلیسی‌ها گذاشت از میان مشیرالدوله‌ها تنها کسی است که مطلقاً از او با بدنامی یاد شده است.

شیخ محسن خان مشیرالدوله نیز با وجودی که از یاران ملکم و سید جمال بود، مثل آن دو تن گرد افکار پلید سیاسی و مال‌پرستی نمی‌گردید و تا اندازه‌ای با خوش‌نامی و نیکی از او یاد شده است. اما در باره میرزا نصرالله خان مشیرالدوله قضاوت‌های گوناگونی وجود دارد ...

میرزا سید جعفر خان مهندس، اولین مشیرالدوله‌ای است که در سال ۱۸۱۷ (۱۲۳۲هـ) در لندن به عضویت یکی از لژهای فراماسونری این شهر درآمده است ... میرزا حسین خان سپهسالار پسر میرزا نبی خان امیر دیوان مازندرانی‌الاصل مشهور به قزوینی در سال ۱۲۴۳هـ (۱۸۲۷م) متولد شده پدرش میرزا نبی خان موسوم به عابدین دلاک خاصه تراش علینقی میرزا رکن‌الدوله پسر فتحعلی شاه بود و به همین سبب دشمنانش او را دلاک‌زاده می‌نامیدند. میرزا حسین خان دومین مشیرالدوله فراماسون ایران است که با سه برادرش به قول مسعود میرزا ظل‌السلطان «حقیقتاً چهار شیطان مجسم بودند» ...

شیخ محسن خان چهارمین مشیرالدوله ایرانی و سفیر ایران در دربار باب عالی نیز عضویت لژ فراماسونری گراند اوربانت را در عثمانی داشت ... شیخ محسن خان معین‌الملک که آخرین لقبش مشیرالدوله بود، در تمام دوران خدمات سیاسی‌اش هیچگاه قدمی علیه منافع ایران برنداشت ... پنجمین مشیرالدوله فراماسون میرزا نصرالله خان نائینی است ... میرزا حسن خان ششمین و آخرین مشیرالدوله‌ای که در تاریخ ایران وجود دارد نیز عضو سازمان فراماسونری ایران و فرانسه بود ...

(برای ملاحظه نصوص مبارکه در باره حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله به امر و خلق، ج ۲، صص ۲۸۰ - ۲۸۳ مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به ذیل «سفیر عجم» در ریحق مختوم، ج ۱، صص ۴۲۹ - ۴۳۳، و محاضرات، صص ۳۲۸ - ۳۳۳).

۱۶۱ / ۳۲۸ - حاجی میرزا صفی

مقصود حاجی میرزا صفا عارف مشهور است که در ذیل همین نام شرح احوالش مندرج است و به اشتباه در نسخه کتاب بدیع به جای حاجی میرزا صفا نام او را صفی نوشته است.

(جمال قدم در لوح شیخ نجفی، ص ۵۰، در باره حاجی میرزا صفا چنین می‌فرمایند که " ... میرزا صفا به نیابت مرحوم مغفور مشیرالدوله وزیر مختار تشریف آوردند ... " .

جناب اشراق‌خاوری در شرح مطالب لوح شیخ در باره حاجی میرزا صفا چنین مرقوم نموده‌اند:

نامش رضاقلی خان فرزند محمدحسن خان از خوانین سوادکوه مازندران بود و مادرش از اهالی سمنان بود. صفا به سال ۱۲۱۲ ه.ق. [۱۷۹۷م] متولد شد و پس از رشد برای تحصیل علوم به کربلا و نجف رفت و در محضر شیخ محمدحسن صاحب جواهرالکلام بود و پس از مدتی سالک طریقت شد و به زیارت کعبه رفت و در مدینه و طائف سر کرد و ریاضت‌ها کشید و پس از سفرهای طولانی به مصر و سودان و دمشق و فلسطین، عاقبت ساکن اسلامبول شد و پیر طریقت و دارای مریدان گردید. میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار قزوینی که به عنوان سفیر کبیر ایران به اسلامبول رفت حاجی صفا آنجا بود و مشیرالدوله به تدریج به او ارادت می‌ورزید و از دلباختگان صفا شد. پیغامی را که جمال قدم جل جلاله به مشیرالدوله توسط همین حاجی صفا دادند در گاد پاسز بای حضرت ولی امرالله ذکر فرموده‌اند. شرح حال مشیرالدوله را در رحیق مختوم نوشته‌ام. باری صفا در تمام عمر مجرد میزیست و چون مشیرالدوله به ایران آمد صفا هم با او آمد و در طهران در سن هفتاد و نه (۷۹) سالگی به سال ۱۲۹۱ ه.ق. [۱۸۷۴م] وفات کرد. در سفرنامه پیرزاده شرح احوال و عکس او مندرج است و سفرنامه پیرزاده به تازگی چاپ شده و همه جا منتشر است.

(و در یادداشت دیگری از جناب اشراق‌خاوری چنین مذکور است):

در کتاب فراموش‌خانه و فراماسونری در ایران، ج ۱، ص ۴۳۲، در پاورقی نمره ۲، به نقل از صص ۶۲ تا ۶۶ کتاب سیاستگران دوره قاجار، چنین مسطور است:
 "رضاقلی خان سوادکوهی معروف به حاجی میرزا صفا در ۱۲۱۲ ه.ق. [۱۷۹۷م] متولد شده و در نهم ماه رمضان ۱۲۹۱ ه.ق. [۱۸۷۴م] در تهران در سن ۹۰ سالگی [؟] وفات یافته و در صفائیه نزدیکی چشمه علی‌ری مدفون شده است. پدرش محمدحسن خان بن محمد خان بن دادوه از خوانین سوادکوه مازندران و مادرش از اهالی سمنان است. در اوایل عمر برای تحصیل علوم به عتبات رفته و در خدمت شیخ محمدحسن صاحب جواهرالکلام تحصیل کرد و پس از چند سال با لباس درویشی در مکه، مدینه، مصر و سودان، دمشق و بیت‌المقدس ساکن شده و همه جا مردم را به تشیع دلالت و هدایت می‌کرد. هنگام اقامت طولانی در عثمانی به واسطه بینائی و دانائی و پرهیزکاری و شیرین‌سخنی جمعی از وزراء و درباریان عثمانی منجمله عبدالرحمن سامی پاشا از اعالم و شعراء، محمود ندیم پاشا صدر اعظم سلطان عبدالعزیز خان، عالی پاشا وزیر خارجه ضیاء پاشا سفیر کبیر عثمانی در واشنگتن، عون‌الرفیق شریف مکه، و چندین هزار نفر دیگر اینها همه از مریدان دل‌باخته حاجی بودند..."

(شرحی از احوال حاجی میرزا صفا در کتاب بهاءالله شمس حقیقت، صص ۶۰۳ - ۶۰۴، و نیز در کتاب لئالی درخشان، صص ۱۲۶ - ۱۲۹، مندرج است.)

۱۶۱ / ۳۲۸ - باعوا یوسف الامر

یعنی پیروان یحیی ازل امر الهی را در مقابل وجه جزئی و مبلغ قلبی که از دولت می‌گرفتند فروختند و از امرالله دست برداشتند، مانند برادران یوسف که یوسف صدیق را به چند درهم قلب به مردم مصری فروختند.

(در ذیل «یوسف» در فرهنگ تلمیحات، ص ۶۲۵، چنین آمده است که:

"... کاروانیان یوسف را با خود بردند. برادران متوجه شدند و به رئیس کاروان مالک دُعر یا دُعر (← مالک دُعر) رجوع کردند و گفتند یوسف، بنده ماست که گریخته است و او را به هفده درهم (← هجده قلب، هفده درهم، هفده قلب) فروختند و مالک دُعر از ایشان خطی مبنی بر فروش یوسف گرفت. در سوره یوسف (۱۲)، آیه ۲۰ می‌فرماید: «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ...». یعنی: فروختندش به بهائی اندک و درهم‌هایی چند. "مالک یوسف را بیست درهم بخردید و گفته‌اند هفده درهم. اما بیشتر مفسران بر آنند که درم‌ها به شمار بیست بود اما به وزن هفده درم بود، و جفت نعلین خلق.""

جناب فاضل مازندرانی در ذیل «یوسف» در اسرار الآثار، ج ۵، ص ۳۷۰، از جمله چنین مرقوم فرموده‌اند که: "... در آثار این امر یوسف و قصه‌اش به نوع مثل در زیبایی و غیره بر معانی و حقائق جمیله متنوعه اطلاق و استعمال گردید و در لوحی ابتدا به «یا ساکن السجن»، قوله: "و دخلت مصر الايقان و ما عرفت يوسف الرحمن.").

۱۶۱ / ۳۳۰ - سفیر ایران

مقصود میرزا حسین خان مشیرالدوله معروف به سپهسالار است که شرح احوالش در ذیل «مشیرالدوله» [در صفحات قبل] مسطور است. (شرح احوال مشیرالدوله و آثار مبارکه بهائی در باره او در لنالی درخشان، صص ۱۱۸ - ۱۲۳ به طبع رسیده است).

۱۶۱ / ۳۳۰ - حاجی میرزا احمد

مقصود برادر حاجی میرزا جانی کاشانی است. حاجی میرزا احمد در ادرنه به ازل پیوست و از امرالله دوری جست. جمال قدم جل جلاله از راه فضل لوح احمد فارسی را خطاب به او نازل فرمودند که شاید متنبه شود، ولی او تنبه حاصل نکرد و چون بسیار بدزبان و فحاش بود همه از او متنفر بودند. و عاقبت به شرحی که جناب ابوالفضائل در کشف الغطاء مرقوم فرموده‌اند در بغداد به سبب سوء لسانش به قتل رسید.

۱۶۲ / ۳۳۰ - باب عالی

مقصود اسلامبول است که پایتخت عثمانیان بود.

۱۶۳ / ۳۳۲ - دولت علیّه

مقصود دولت علیّه ایران است.

۱۶۴ / ۳۳۵ - ماء الغدير

آبی که در گودالی جمع شود.

۱۶۴ / ۳۳۵ - سراب بقیعه

در قرآن مجید، سوره نور (۲۴)، آیه ۳۹، فرموده: "وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا". مضمون آنکه نفوسی که کافر شدند همانا اعمال آنان بی اثر است، مانند آب‌نما و سرابی که در بیابان بی آب و علف به نظر برسد و مرد تشنه آن را آب پندارد و چون نزدیک شود اثری از آب نبیند. سراب به معنی آب‌نما است که در بیابان خشک و هوای گرم به نظر مانند آب می‌آید. و قیعه به معنی بیابان خشک است.

(حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرماید (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۸۶): "... أو يشفيك و يرويك السمّ النقيع و سراب البقيع عن الداء الشديد والعطش في قفر بعيد...").

۱۶۴ / ۳۳۵ - رجيم

رانده شده، طرد شده، دور انداخته شده، مطرود.

شیطان رجيم معروف است.

(در قرآن، سوره حجر (۱۵)، آیه ۱۷، می‌فرماید: "وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ").

۱۶۴ / ۳۳۶ - يهودای اسخريوطی

یکی از حواریون دوازده‌گانه مسیح (ع) بود که در بین شاگردان حضرت مسیح سمت امین صندوق را داشت و همواره خریطه، یعنی کیسه پول، حواریون را حمل می‌کرد و با خود داشت به شرحی که در انجیل مسطور است. مشارالیه از اهل اسخريوط، یکی از قراء اورشليم، بوده است. در آخر حال در مقابل اخذ رشوه از يهود به مبلغ سی پاره نقره عیسی (ع) را به يهود نشان داد تا او را گرفته صلیب زدند و يهودا پس از آن از کار خود پشیمان شد و خود را خفه کرد. (جناب اشراق‌خاوری در یادداشتی دیگر نیز چنین مرقوم داشته‌اند:)

اسخريوط نام یکی از قرای اورشليم بوده و يهودا از حواریون حضرت مسیح بود که همواره با آن حضرت بود و به سمت امین مالی و صندوق‌دار مؤمنین انتخاب شده بود و به نصّ انجیل خریطه‌دار بود، یعنی کیسه پول را با خود همراه داشت و امین صندوق بود و عاقبت از روی حرص و طمع در مقابل سی سگّه نقره که از يهودیان و دشمنان حضرت مسیح گرفته بود آن حضرت را تسلیم اعداء کرد که او را گرفتند و به شهادت رساندند. به علت آن که به مسیح خیانت کرده بود عاقبت از راه ندامت

(به شرحی که مسیحیان می‌گویند) خود را با طناب به دار آویخت تا کفاره گناهش باشد.

(برای ملاحظه شرحی در باره یهودای اسخریوطی به قاموس کتاب مقدس، ص ۹۷۸، مراجعه فرمائید).

۱۶۴ / ۳۳۶ - حروفات اثناعشریه انجیل

مقصود حواریون حضرت مسیح (ع) هستند که عده آنان دوازده نفر بوده و یکی از آنها به نام یهودای اسخریوطی به حضرت مسیح (ع) خیانت ورزید و آن حضرت را در مقابل سی پاره نقره به یهودیان تسلیم کرد و حضرتش را به صلیب زدند. یهودای مزبور بعداً از کرده پشیمان شد و بعد از چند روز از شهادت حضرت مسیح (ع) خود را خفه کرد. و بقیه مانند متی و پطرس و یوحنا و غیرهم ثابت ماندند. اسامی حواریون مسیح (ع) در انجیل مسطور است.

(جناب اشراق‌خاوری شرحی در باره حیات و خدمات حواریون حضرت مسیح نوشته‌اند که در محاضرات، صص ۳۶۸ - ۳۷۱، به طبع رسیده است. اسامی حواریون حضرت مسیح مطابق آنچه در ابتدای باب دهم انجیل متی آمده است به شرح ذیل است:

"و دوازده شاگرد خود را طلبیده ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد که آنها را بیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند. و نام‌های دوازده رسول این است اول شمعون معروف به پطرس و برادرش اندریاس، یعقوب بن زبّدی و برادرش یوحنا، فیلیپس و برتولما، توما و متی باج‌گیر، یعقوب بن حلفی و لبی معروف به ندّی، شمعون قانونی و یهودای اسخریوطی که او را تسلیم نمود. این دوازده را عیسی فرستاده بدیشان وصیت کرده گفت از راه اّمّتها مروید و در بلدی از سامریان داخل مشوید، بلکه نزد گوسفندان گم شده اسرائیل بروید. و چون میروید موعظه کرده گوئید که ملکوت آسمان نزدیک است..."

۱۶۴ / ۳۳۶ - اسمعیل بن حضرت صادق

پسر حضرت امام جعفر صادق (ع) بود که در اول حضرت صادق (ع) او را به امامت منصوب فرمود و سپس به واسطه آنکه شرب خمر کرد او را از امامت معزول فرمود و پسر دیگر خود موسی الکاظم را به امامت منصوب فرمود. ولی جمعی از امامت اسمعیل دست برداشتند و فرقه اسمعیلیه که هنوز هم هستند از پیروان اسمعیل بن الصادق (ع) هستند. اسمعیل بزرگترین پسران حضرت صادق (ع) بود و در زمان حیات پدر خود به سال ۱۴۵ ه.ق. [۷۶۲م] وفات کرد و حضرت صادق (ع) جسد او را به همه نشان دادند که ببینند اسمعیل مرده است. ولی با این همه بعضی به غیبت اسمعیل معتقد شدند و بعضی گفتند که مرده و بعد از او امامت به پسرش محمّد رسید. شرح این داستان در ملل و نحل شهرستانی و بحار الانوار

مجلسی و کمال‌الدین صدوق و خاندان نوبختی، اثر عباس اقبال و کتاب الفرقة الاسماعیلیه مندرج است.

(شرح احوال اسماعیل بن جعفر پسر امام صادق در دایرةالمعارف تشیع، ج ۲، ص ۱۶۸، مندرج است. و نیز نگاه کنید به ذیل «اسماعیلیه» در همین مجلد از دایرةالمعارف تشیع).

۱۶۵ / ۳۳۶ - زرارہ

از اصحاب حضرت صادق (ع) است و احادیث بسیار از آن حضرت روایت کرده است. زرارہ بن اعین از اصحاب حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) بود و حضرت صادق (ع) بسیار در باره او عنایت فرموده‌اند و احادیثی را که زرارہ روایت کرده بسیار مورد اعتماد است. و در بحار الانوار مرحوم مجلسی، مجلد هفتم، و در کتاب سفینه البحار محدث قمی شرحی در باره احوال او مندرج است. (در باره زرارہ در یادداشت دیگری از جناب اشراق‌خاوری چنین آمده است:)

زرارہ بن اعین

زرارہ بن اعین از خواص اصحاب حضرت صادق بن محمد (ع) است و آن حضرت به فیض بن المختار فرمودند: "فاذا اردت حدیثنا فعلیک بهذا الجالس و اوما بیده الی رجل من اصحابه، و کان هو زرارہ بن اعین." (سفینه البحار، محدث قمی، ج ۱، ص ۵۴۷). در اخبار مأثورہ مدح و تمجید بسیار در باره زرارہ بن اعین وارد شده که در بحار الانوار مجلسی و کتب رجال در معرفی او مندرج است. زرارہ خدمت حضرت باقر (ع) را نیز درک کرده و مورد عنایت آن حضرت بوده است. در کافی از قول زرارہ بن اعین نقل کرده که زرارہ گفت: "رأیت قمیص علی الذی قتل فیہ عند ابی جعفر علیه السلام فاذا اسفله اثنی عشر شبرا و بدنه ثلاثة اشبار و رأیت فیہ نضح الدم." و این حدیث را مجلسی در مجلد نهم بحار الانوار به ضمیمه سایر مطالب در باره زرارہ نقل فرموده که زرارہ بن اعین دو ماه بعد از وفات حضرت صادق (ع) وفات کرد و در هنگام وفات حضرت صادق زرارہ مریض بود و در همان مرض مرد، به سال ۱۴۸ ه. ق. ماه ذی‌الحجه [ژانویه ۷۶۶ م]. وفات حضرت صادق به ماه شوال روز ۲۵ و سال ۱۴۸ ه. ق. [۱۸ دسامبر ۷۶۵ م] در مدینه به وقوع پیوست.

(حدیث منقول از سفینه البحار، در طبع بنیاد پژوهشهای اسلامی در مشهد، به سال ۱۴۱۶ ه. ق.، در مجلد دوم، ص ۴۴۸ آمده است. برای ملاحظه شرحی در باره زرارہ و احادیث مربوط به مدح و ثنای او به معارف و معاریف، ج ۳، صص ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷ نیز مراجعه فرمائید. در این مأخذ فوت زرارہ در سال ۱۵۰ ه. ق. / ۷۶۷ م قید شده است.)

۱۶۵ / ۳۳۶ - بدا

بدا عبارت از وقوع مطلبی است بر خلاف انتظار، مثل این که امام جعفر صادق (ع) در اوّل پسر خود اسمعیل را به امامت معرفی فرمودند و چون به تصریح علمای شیعه و سنی، مانند ابن بابویه در کتاب کمال‌الدین و حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده، اسمعیل شراب می‌نوشید لهذا امام جعفر صادق (ع) او را عزل فرمودند و پسر دیگر خود موسی الکاظم را به امامت منصوب فرمود، و فرمودند در امامت اسمعیل بدا شد، یعنی بر خلاف انتظار این امر به اراده‌الله واقع شد. علمای شیعه از راه تعصّب در باره اسمعیل سخنانی عجیب نوشته‌اند که در این کتاب در محل خود مندرج است. (برای ملاحظه نصوص مبارکه در باره بدا به امر و خلق، ج ۱، صص ۹۰-۹۳، مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به مقاله «بدا» در کتاب مجموعه مقالات، صص ۷۲۰-۷۲۲. مطالب مربوط به بدا در معارف اسلامی در کتاب معارف و معاریف، ج ۱، صص ۳۵۳-۳۵۶ مورد مطالعه قرار گرفته است. و نیز نگاه کنید به مقاله مفصل «بدا» در دایرةالمعارف تشیّع، ج ۳، صص ۱۲۸-۱۳۵).

۱۶۵ / ۳۳۶ - کلینی

محمد بن یعقوب کلینی از محدّثین معروف و مورد اطمینان شیعه اثنی‌عشریه و صاحب کتاب کافی در احادیث معتبره شیعه است که از کتب اربعه شیعه می‌باشد. ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی ملقب به ثقة‌الاسلام بود و در زمان خلافت المقتدر بالله عباسی میزیسته و بسال ۳۲۹ه.ق. [۹۴۱م] که اواخر دوره غیبت صغری بوده در بغداد وفات فرمود. کلین نام قریه ای است در حوالی ری که هنوز هم هست و آن را بر وزن امیر هم خوانده‌اند، و بر وزن حسین نیز می‌خوانند. قبر پدر ابوجعفر، یعنی یعقوب کلینی، در همین قریه است و مزار شیعه است. (برای ملاحظه شرح احوال و آثار کلینی به تفصیل به دایرةالمعارف تشیّع، ج ۱۴، صص ۱۶۶-۱۶۹، مراجعه فرمائید. شرح مختصری از احوال و آثار او به نقل از فرهنگ اعلام سخن، ج ۲، ص ۱۵۹۱، چنین است:

"کلینی (؟ - ۳۲۸ه.ق.) ابوجعفر محمد بن یعقوب، فقیه و محدث شیعی ایرانی، ملقب به ثقة‌الاسلام؛ در کلین (ناحیه‌ای قدیمی در ری) زاده شد. اوّلین محدثی است که در میان امامیه به جمع‌آوری حدیث پرداخته است. کافی مهمترین اثر اوست و یکی از کتاب‌های چهارگانه شیعه است که به سه قسمت اصلی اصول، فروع، و روضه تقسیم شده و هر قسمت شامل چندین باب است. کلینی سرانجام در بغداد درگذشت و همان جا به خاک سپرده شد. از آثار دیگر اوست: کتاب تعبیر الرؤیا، کتاب ردّ قرامطه، و کتاب الرجال."

۱۶۵ / ۳۳۷ - بلعم باعور

یکی از پیشوایان روحانی بوده که با گرفتن رشوه از سلطان زمان خود با حضرت موسی (ع) مخالفت کرد و مقام خود را از دست داد. بلعم پسر باعور بود و چون

مستجاب الدعوه بود و در باره موسی نفرین کرد، به تصریح علمای تفسیر، موسی و قومش مدت چهل سال در تیه و صحرا سرگردان شدند. شرح این داستان در عهد عتیق به تفصیل آمده و بلعم را نبی خوانده است. و نیز در سفر اعداد ف ۲/۲۴ در باره نبوت بلعام شرحی آمده است، مراجعه شود.

(شرحی در باره بلعم باعور در فرهنگ تلمیحات، صص ۱۵۸ - ۱۶۰ به طبع رسیده است.)

در باره بلعم در دایرةالمعارف فارسی، ج ۱، ص ۴۴۱ نیز چنین آمده است:

"بلعام (bal'ām) [عبری = شکمپرست]، پیغمبری از سرزمین بین‌النهرین که پادشاه موآب او را دعوت کرد که در مقابل اجرتی عبرانیان را نفرین کند. چون بلعام عازم شد، الاغ او از راه‌افتن باز ایستاد و هر چه آن را بزد پیش نرفت. سرانجام فرشته‌ای بر او ظاهر شد و امر خدا را رسانید که در برابر شاه موآب، بجای لعنت‌کردن عبرانیان، برای ایشان طلب برکت کند (اعداد ۲۲ - ۲۴؛ ۸، ۳۱، ۱۶؛ میکاه ۵، ۶؛ دوم پطرس ۱۵، ۲، ۱۶؛ یهودا ۱۱؛ مکاشفه ۱۴، ۲).".

۱۶۵ / ۳۳۸ - ظهور قیامت

مقصود ظهور جمال قدم جل جلاله است که از آن به ساعت، یعنی قیامت، تعبیر شده و در قرآن مجید نیز ساعت و قیامت نازل شده است.

(برای ملاحظه نصوص مبارکه در باره قیامت و جحیم و جنت و معانی و مفاهیم آنها به امر و خلق، ج ۲، صص ۲۲۵ - ۲۳۱ مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به یادنامه مصباح منیر، ص ۳۵۷، و دانشنامه قرآن، ج ۲، صص ۱۷۸۱ - ۱۷۸۴).

۱۶۶ / ۳۳۸ - یکی از حروفات حیّ که از ظهور بعد سؤال نموده

مقصود ملاً باقر حرف حیّ است که از من یظهره الله و مقام عظیمش از حضرت نقطه اولی سؤال کرده و لوحی مفصل در جواب او نازل شده است.

(توقیع حضرت ربّ اعلیٰ خطاب به ملاً باقر حرف حیّ و شرحی از احوال ایشان در تاریخ ظهور الحقّ، ج ۳، صص ۱۸ - ۲۱ به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به کتاب حروف حیّ، صص ۹۴ - ۹۸).

۱۶۶ / ۳۳۹ - بعث اسماء

مقصود آن است که در ظهور بدیع و جدید کل اسماء یعنی صاحبان مراتب و مقامات روحانیة ظهور قبل محشور میشوند و هر کدام به ظهور جدید مؤمن نشوند از درجه اعتبار ساقط میگردند و نفوس مستعدّه دیگر بخلعت اسماء جدیده سرفراز میشوند.

(حضرت بهاء الله در لوحی که در مائده آسمانی، ج ۷، صص ۳۵ - ۳۶، به طبع رسیده چنین میفرمایند: "... اگر ناس از بعث اسماء مطلع می‌بودند هرگز به سلطان یفعل ما یشاء در هیچ امری اعتراض نمی‌نمودند. این است که بعضی از ناس اسماً مبعوث میشوند و در ملکوت اسماء معروف، ولکن کینونتشان ابدأ از سجّین نفس و هوئی عروج ننموده. لِحکمة لا یعلمها الا الله و ربّ شهرة لا اصل لها. و بعضی به

کینونت مبعوث شده من دون اسم ... و بعضی به کینونت و ذات و نفس و روح و اسم مبعوث میشوند. اذاً فاشهد و قل: سبحان الله احسن المبدعین. و اگر مراتب بعث بتمامه ذکر شود ملاحظه میشد که این مفتخرین به اسماء در چه مقام و رتبه مذکورند، ولكن امسکنا القلم الی ان یشاء الله و انه مبین کل امر فی کتاب مبین. و دیگر آنکه کل اشیاء ممکن اسماء الهیه و مخزن اسرار صنعیه بوده و هستند و در هر کوری از هر شئی ظاهر میفرماید آنچه را اراده فرماید و اخذ میکند آنچه را بخواهد، العجب کل العجب ...".

۱۶۶ / ۳۴۰ - تبدیل کینونات

اشاره به آن است که در ظهور جدید نفوسی که مؤمن نشوند هر چند در ظهور قبل دارای مقام و رتبه باشند کینونت آنان تبدیل میشود و بنا به مفاد "یجعل اسفلکم اعلامکم و اعلامکم اسفلکم" نور آنان به نار تبدیل میگردد. (برای مطالعه شرح مفصل در باره "یجعل اسفلکم ..." به ذیل "سرّ تنکیس" در فصول مختلفه کتاب نسیم سحری مراجعه فرمائید).

۱۶۷ / ۳۴۰ - ارتقاء مظهر احدیه به رفیق اعلی

مقصود صعود هیکل مبارک حضرت نقطه اولی جلّ ذکره می باشد.

۱۶۷ / ۳۴۲ - ثانی من آمن

ملا علی بسطامی، ثانی من آمن به نقطه اولی است به شرحی که در تاریخ نبیل مذکور است. در الواح الهیه هم از ملا علی بسطامی به همین لقب تعبیر شده است. (شرحی از احوال جناب ملا علی بسطامی در تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۸۷ - ۸۹ به طبع رسیده است. برای ملاحظه نصوص مبارکه در باره ملا علی بسطامی به صفحات ۳۸۴ - ۳۸۵ کتاب اسرار الآثار، ج ۴، مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به لئالی درخشان، صص ۲۸ - ۳۰، و کتاب حروف حی، صص ۴۶ - ۵۶).

۱۶۸ / ۳۴۳ - میرزا سلیمان

یکی از مؤمنین به نقطه مبارکه اولی بود که در اوقات حبس هیکل مبارک به حضور مشرف شد و در دوره جمال قدم جلّ جلاله نیز در بغداد مشرف بود. از عاقبت احوالش چیزی به دست نیامد.

۱۷۰ / ۳۴۷ - تلججت

مضطرب شد، به حرکت آمد، نفوذ کرد، لرزید. (تلجج در لغتنامه دهخدا از جمله به معانی "دو دله شدن و متردد گردیدن و جنبیدن و در هان گردانیدن سخن" نیز آمده است).

۱۷۱ / ۳۵۰ - اسم الله آسید مهدی

مقصود سید مهدی دهجی است که در ادرنه و عگا از طائفین حول بود، ولی بعد از صعود جمال مبارک از مرکز عهد اوفی اعراض کرد و به ناقصین ملحق شد و در ردّ بر مرکز عهد الهی رساله‌های متعدد نوشت و عاقبت با خسران مبین مرد. مشاّر الیه بعد از مرگ برادرزاده‌اش میرزا علی اکبر خود را به نام او مشهور ساخت و به میرزا علی اکبر معروف شد. در لوح مبارک احتراق مقصود از علی قبل اکبر که در آخر لوح مبارک است همین سید علی اکبر دهجی است. برای تفصیل حال به رحیق مختوم، جلد اول، در ذیل "سید دهجی"، مراجعه شود.

(برای ملاحظه نصوص مبارکه در باره سید مهدی دهجی به صفحات ۲۵۵ - ۲۵۸ اسرار الآثار، مجلد پنجم، مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به خاطرات الممیری، صص ۵۷ - ۵۸).

۱۷۲ / ۳۵۰ - امّ الفواحش

مقصود فاطمه اصفهانی منقطعه حضرت نقطه است که پس از شهادت حضرت اعلیٰ جل ذکره از ظل عصمت الهیه خارج شده و به یحیی ازل تسلیم شد و بعد هم با سید محمد دجال اصفهانی پیوست و ازل او را در مستی سیده النساء و مریم عذرا نامیده و جمال مبارک از او به جمله عنوان تعبیر فرموده‌اند و قباحت اعمال او و میرزا یحیی و سید محمد را به تلویح ذکر فرموده‌اند.

(جمال قدم در لوح شیخ، ص ۱۳۱، نیز چنین می‌فرماید: "... قدری در عصمت نقطه اولی تفکر کن. ملاحظه نما چه ظاهر گشته. وقتی که این مظلوم از هجرت دو ساله که در صحاری و جبال سالک بود و به سبب بعضی از نفوس که مدت‌ها در بیابانها دویدند رجوع به دارالسلام نمود میرزا محمدعلی نامی رشتی بحضور آمد و امام جمعی بکلمه نطق نمود در باره عصمت آن حضرت که فی الحقیقه حزن جمیع اقطار را اخذ نمود. سبحان الله چگونه راضی شدند که باین خیانت اعظم تمسک جستند...". جناب اشراق‌خاوری در توضیح «خیانت اعظم» نیز چنین نوشته‌اند: "مقصود خیانت یحیی ازل در عصمت حضرت ربّ اعلیٰ جل ذکره است که نامش فاطمه بود و منقطعه حضرت بود و پس از مسافرت حضرت ربّ اعلیٰ جل ذکره به خانه پدرش که در اصفهان بود رفت. و نفقه و کسوه از طرف حضرت اعلیٰ جل ذکره به او عنایت شد و پس از شهادت حضرت اعلیٰ جلّ جلاله فاطمه به یحیی ازل پیوست و بعد هم با سید محمد اصفهانی الفت یافت و عاقبت نابینا شد و در طهران مرد.

(در باره اقدامات میرزا یحیی ازل حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه می‌فرمایند: "... حرم محترمه حضرت اعلیٰ همشیره ملا رجب‌علی ام‌المؤمنین که به نص قاطع حضرت اعلیٰ ازدواج جائز نه او نیز تصرف شد و بعد از چند روز به حاجی سید محمد بخشیده گشت... " (مانده آسمانی، ج ۵، ص ۲۹۰).

برای ملاحظه آثار مبارکه در باره «خیانت اعظم» به ذیل «پرده عصمت علی اعلیٰ را بردید» در رحیق مختوم، جلد اول، مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به امر و خلق، ج ۲، صص ۲۹۵-۳۰۲، و به ذیل «سیده النساء» در صفحات قبل).

۱۷۳ / ۳۵۳ - ما ركب الحاء بالباء

اشاره به کلمه «حب» است که علت آفرینش کائنات به فرموده جمال قدم حب بوده است و کنایه از آن است که ظهوری واقع نمی‌شد اگر مظهر امرالله خود را معرفی نمی‌فرمود.

(جمال قدم در «سورة الذکر» که در آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۵۵۰، به طبع رسیده چنین می‌فرمایند: "قل لولاه ما ركب الحاء بالباء و ما استقر هيكل الهاء على الواو و ما خلق ما كان و ما يكون لو انتم من الشعاعين...".

و در لوحی دیگر که در سفینه عرفان، دفتر دوم، ص ۶۶، به طبع رسیده حضرت بهاء الله در باره «حب» چنین می‌فرمایند: "حمد ساحت قدس مقصودی را لایق و سزاست که از غضب صرف رحمت کبری ظاهر نمود... ان شاء الله به حب الله که سبب آفرینش و علت خلق است ناظر باشی و به حرارتش مشتعل. از حاء این کلمه نار محبت الهی در صدور و قلوب موحدین و مقربین و مخلصین در فوران، از باء آن کائنات ظاهر و از نقطه او عالم تمیز پیدا شد. اگر این بیان تفصیل شود اسرار اولین و آخرین از او ظاهر و هویدا گردد...".

۱۷۳ / ۳۵۳ - ما استقر هيكل الهاء على الواو

کنایه از ظهور امرالله است در میان خلق که از آن به اصطلاح امرالله به استقرار هاء هویت بر واو که سر تنکیس در آن مستتر است تعبیر شده است.

(نگاه کنید به عبارات «سورة الذکر» در ذیل عنوان قبلی. جمال قدم در لوح قناع نیز چنین می‌فرمایند: "... ارفع رأسك عن فراش الغفلة لتشاهد ذكر الله الاعظم مستویاً على عرش الظهور كاستواء الهاء على الواو. قم عن رقد الهوى ثم اتبع ربك العليّ الأعلیٰ...". (مجموعه الواح مبارکه، صص ۷۰-۷۱).)

۱۷۷ / ۳۶۲ - طوریون

مؤمنینمقرب درگاه الهی. حضرت اعلیٰ جل ذکره در قیوم الاسماء بیانی فرموده‌اند به این مضمون که در دوره ظهور موعود بیان از عظمت ظهور الهی حتی طوریون هم منصعق میشوند، یعنی مقربین و مخلصین هم گرفتار امتحانات شدید می‌شوند. اصل این مطلب از قرآن مجید گرفته شده که فرموده حضرت موسی با جمعی از مشایخ و مؤمنین یهود از خدا خواستند که جمال او را ببینند و خداوند عظمت این امر را به آنها گوشزد کرد. ولی موسی (ع) اصرار کرد و لهذا پس از تجلی خدا به کوه، موسی (ع) از جلوه جمال الهی منصعق و مدهوش افتاد. "فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا" [سورة اعراف (۷)، آیه ۱۴۳]

(برای ملاحظه بیانات حضرت ربّ اعلیٰ در قیوم الاسماء و آثار جمال قدم در باره انصحاق طوریبون به رحیق مختوم، مجلد اول، صص ۶۳۴ - ۶۳۶، مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به آیات بیّنات، صص ۱۱ و ۱۰۷ و ۳۳۵، و توضیحات مربوط به واژه «طوریبون» در صفحه ۵۵/۲۷ کتاب بدیع که در سفینه عرفان، دفتر ۱۵، ص ۵۰۷، به طبع رسیده است).

۱۷۹ / ۳۶۴ - افشعَر جلدی

پوست بدن من می‌لرزید.

۱۷۹ / ۳۶۴ - جنت کینونتی

کینونت و حقیقت و باطن و ذات من به سرحدّ جنون رسید.

۱۸۰ / ۳۶۷ - محبوب الشهداء جناب آقا سید اسمعیل زواره

سید اسمعیل زواره که نبیل در تاریخ خود شرح حال او را به اختصار آورده از مؤمنین دوره نقطه اولیٰ و جمال اقدس ابهیٰ است که در بغداد به حضور مبارک رسید و پس از مشاهده آثار عظمت حق منیع از شدت شوق و شور خود را کشت و شرح این داستان را جمال قدم جلّ جلاله در کتاب بدیع که در جواب شبهات مهدی قاضی گیلانی در ادرنه به سال ۱۲۸۳ ه.ق. [۱۸۶۶م] نازل شده ذکر فرموده‌اند. اقدام سید اسمعیل زواره به خودکشی در بغداد و در ساحل شطّ فرات به سال ۱۲۷۸ ه.ق. [۱۸۶۱م] بوده است.

(برای مطالعه مطالب بیشتر در باره جناب آقا سید اسمعیل زواره‌ای به ذیل «ذبیح کعبه وفا» در رحیق مختوم، جلد اول، مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به صفحات ۳۸۲ و ۳۸۶ کتاب یادنامه اشراق خاوری).

۱۸۰ / ۳۶۸ - بیت اعظم

مقصود بیت جمال قدم جلّ جلاله است که در محله کرخ در بغداد واقع است و همان است که محل طواف مؤمنین است و حجّ و زیارت آن در کتاب اقدس نازل و به بیت اعظم معروف است.

۱۸۱ / ۳۶۹ - رجع الرّوح الی مقرّه

کنایه است از این که جمال قدم جلّ جلاله بعد از تمام شدن مجلس مهمانی به منزل و بیت مبارک مراجعت فرمودند. مقصود از «روح» در اینجا هیکل مبارک جمال قدم جلّ جلاله است.

۱۸۱ / ۳۶۹ - کنس بعمامته فناء البیت

سید اسمعیل زواره‌ای در بغداد قبل از اقدام به خودکشی آستان بیت مبارک بغداد را با عمامه خود جارو نمود.
(نگاه کنید به ذیل عنوان «محبوب الشهداء جناب آقا سید اسمعیل زواره» در فقرات قبل.)

۱۸۳ / ۳۷۳ - و الملك و الملكوت فداه و القدرة و اللاهوت فداه و العز و الياقوت فداه و الظهور و الناسوت فداه.

در اصطلاح شیخ احمد احسائی از حقیقت و واقعیت به یاقوت تعبیر شده است.
ناسوت عالم انسانی است.
لاهوت عالم الهی و در مقابل ناسوت است که عالم انسانی و بشری است.
(ملکوت بنا به فرموده حضرت بهاءالله در لوح جناب ورفاء " ... در رتبه اولی و مقام اول منظر اکبر بوده و در مقام آخر عالم مثال است مابین جبروت و ناسوت ..."
(رحیق مختوم، ج ۱، ص ۳۳۱)

در باره ملکوت در فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۷۴۴، چنین آمده است:
"ملکوت - صوفیه عالم ارواح و عالم غیب و عالم معنی را ملکوت گویند. ملکوت عالم غیب و جبروت، عالم انوار و لاهوت ذات حق؛ و عالم ملک اجسام و اعراض است و آن را عالم شهادت هم می‌گویند.

بعضی گفته‌اند: هر شیء از اشیاء سه قسم است: ظاهر که ملک خوانند؛ باطن که ملکوت نامند؛ جبروت که حد فاصل است. نیز عالم ملکوت را عالم صفات به طور مطلق دانسته‌اند."

و در باره لاهوت در فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۶۸۲، چنین مسطور است: "لاهوت - عالم لاهوت، صقع ربوبی. در نزد عارفان اشاره به حیات ساری در ممکنات است که ناسوت محل آن است؛ بر این اساس که عالم لاهوت حاکم بر عالم ملکوت و با واسطه، حاکم بر ناسوت است و فیض از لاهوت به ناسوت می‌رسد."

و در باره یاقوت در فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۸۰۳، چنین مذکور است: "یاقوت ... در اصطلاح صوفیه، نفس کلّ است که کلیت آن به ظلمت تعلق به جسم ممزوج است."

و ظهور در فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۵۶۳، چنین شرح شده است: "ظهور - یعنی بروز و نمود چیزی. ظهور حقّ یعنی تجلّی در اسماء و صفات و تعینات. زیرا موجودات مظاهر اویند و او در آنها خود را نموده است. ظهور را مراتبی است: ظهور اول که علم اجمالی است؛ ظهور دوم که علم تفصیلی است؛ ظهور سوم که ظهور صور روحانی است؛ ظهور چهارم که ظهور صور مثالی است؛ ظهور پنجم که ظهور صور جسمانی است؛ که همه مظاهر حق‌اند.
جامی گوید:

ای ظهور تو با بطون دمساز وی بروز تو با کمون همراز
احدی لیک مرجعاعداد واحدی لیک مجمع اضداد. (.)

۱۸۵ / ۳۷۷ - نار السعیر
آتش سوزان، آتش و شعله آن در جهنم.

۱۸۵ / ۳۷۸ - فطرت اصلیه

کیفیت میل و شوق باطنی هر کس باعمال خوب یا بد که ماده اصلی آن در وجود او سرشته شده عبارت از فطرت اصلیه اولیه است و هر کس بموجب همان فطرت اولیه عمل مینماید. این بحث در فلسفه مورد نظر محققین است و در اطراف آن آراء و عقاید بسیار ابراز شده است.

(برای ملاحظه مجموعه‌ای از آثار مبارکه در مورد فطرت به ذیل این واژه در اسرار الآثار، ج ۴، صص ۴۵۰-۴۵۲ مراجعه فرمائید. شمه‌ای از مطالب مربوط به فطرت در آیات قرآنی و احادیث اسلامی در معارف و معاریف، ج ۴، صص ۱۷۲۴-۱۷۲۵، مورد مطالعه قرار گرفته و مفاهیم و معانی آن از نظر برخی از فلاسفه در فرهنگ فلسفی، صص ۴۹۸-۴۹۹، مطرح شده است.)
در مورد فطرت جمال قدم در لوحی که در مائده آسمانی، ج ۷، ص ۸۲، به طبع رسیده چنین می‌فرمایند: "... قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی‌شد، چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه منحرف شده‌اند...".

۱۸۶ / ۳۷۹ - زوجات خود را در مکتوبات خود حرام نموده

اشاره به میرزا یحیی ازل است که در کتاب مستیقظ و سایر آثار خود زنه‌ای خود را بر دیگران حرام کرده، که پس از مرگش کسی نمیتواند زنه‌ای او را بگیرد. و با آنکه تصرف در زوجات حضرت اعلیٰ هم به نصّ مبارک در قیوم‌الاسماء حرام بود، مع ذلک خود یحیی تصرف در حرم مبارک نمود و فاطمه اصفهانی دختر ملا حسین روضه‌خوان اصفهانی را که چند روزی در اصفهان حرم منقطعۀ نقطه اولی بوده به تصرف درآورد و بعد از مدتی هم او را نزد سید محمد دجال اصفهانی فرستاد.
(برای ملاحظه مطالب مربوط به سید محمد اصفهانی به ذیل «سید لثیم اصفهانی» در رحیق مختوم، مجلد اول، مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به «سیده‌النساء» در صفحات قبل.)

۱۸۶ / ۳۸۰ - ارباب عمائم

مقصود علمای اسلام هستند که لباس مخصوص آنان عبا و عمامه‌های سفید و سبز و سیاه است و سایر مردم هم این لباس را با آنکه از اهل علم نیستند میپوشند.

(برای ملاحظه شرح مفصل در باره «عمامه» به ذیل این واژه در دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۱، صص ۴۶۳-۴۶۵، مراجعه فرمائید. جناب فاضل مازندرانی در ذیل «عمامه» در اسرار الآثار، ج ۴، ص ۳۹۵، چنین نوشته‌اند: "عربی همان که دور سر پیچند که به فارسی متعارف دستار گویند. عمائم جمع در لوحی است: "فراعنه و یا جبابة که در الواح نازل شده و یا بشود مقصود ارباب عمائم اند، یعنی علمائی که ناس را از شریعة الهی و فرات رحمانی منع نموده‌اند." الخ ...".

و در لوحی که در صفحه ۳۶۶ کتاب مجموعه الواح به طبع رسیده چنین مسطور است: "... قسم به آفتاب راستی که از افق سماء سجن اعظم مشرق و لائح است یک نفس از مأمورین دولت از یک فوج ارباب عمائم عندالله اقدم و افضل و ارحم است، چه که این نفس در لیالی و ایام به خدمتی مأمور است که آسایش و راحت عباد در اوست، ولکن آن فوج در لیالی و ایام در فساد و ردّ و سبّ و قتل و تاراج مشغولند ...".

و نیز حضرت بهاءالله در لوحی که در امر و خلق، ج ۳، ص ۳۱۶، انتشار یافته چنین می‌فرمایند: "... امروز روز استقامت است. مبادا مثل حزب شیعه به فریب ارباب عمائم از بحر عنایت و فرات رحمت محروم مانید ...".

۱۸۷ / ۳۸۱ - جناب جواد

مقصود جناب حاج سید جواد کربلانی است.

(شرح حال جناب حاج سید جواد کربلانی در مصابیح هدایت، ج ۲، صص ۴۷۱ - ۵۰۶ آمده است.

حضرت بهاءالله در لوح شیخ (ص ۱۱۹) می‌فرماید: "... و همچنین میفرماید «لأشکون الیک أنّ یا مرآة جودی عن کلّ المرایا کلّ بالوانهم الیٰ لینظرون» انتهى. این خطاب از مصدر امر حضرت وهاب بجناب سید جواد مشهور به کربلانی نازل. حشاهد و عالم گواه که آن سید با این مظلوم بوده و در ردّ معرضین هم شرحی مبسوط نوشته و دو لوح هم که در آن از ظهور حقّ گواهی داده و از دوش اشارات اعراض ظاهر و هویدا نزد جناب حیدر قیل علی فرستادیم و خط او نزد کلّ معلوم و واضح است. و مقصود از این عمل آنکه شاید منکرین به فرات اقرار فائز شوند و معرضین به نور اقبال منور گردند ...".

جناب اشراق‌خاوری در شرح احوال جناب سید جواد کربلانی که در بیان فوق مذکور شده چنین نوشته‌اند:

"سید جواد کربلانی

حاجی سید جواد معروف به کربلانی از اعقاب سید بحر العلوم و مردی زاهد و عالم و عابد بود. در سفرهای خود به شیراز با جناب سید محمدرضا والد حضرت اعلیٰ و افراد آن خاندان جلیل معارفه و رفت و آمد داشت و در دوران صباوت حضرت اعلیٰ جلّ اسمه مکرر در شیراز به حضور آن حضرت رسیده بود و آثار بزرگی و عظمت در ناصیه حق مشاهده کرد، و پس از اظهار امر به محض استماع بشارت ظهور در

کربلا از ملاً علی بسطامی به طرز عجیبی حق را شناخت و به جانب شیراز عازم شد. مشار الیه شرح تصدیق خود را برای جناب ابوالفضائل گلپایگانی به تفصیل روایت کرده و جناب گلپایگانی هم مفصلاً آن داستان عجیب را در ضمن شرح احوال سید مزبور در کتاب کشف‌الغطاء مرقوم فرموده‌اند و من آن را در درج لئالی هدایت نوشته‌ام. در تاریخ نبیل نیز شرحی در باره جناب حاجی سید جواد و کیفیت ارادت ناصرالدین شاه قاجار به آن بزرگوار نقل کرده است. جناب سید جواد کربلانی الواح بسیار از حضرت ربّ اعلیٰ و جمال قدم جلّ ذکره دارد و به نام «اسم جود» و «اسم‌الله الجود» نامیده شده است، و در مقامی هم او را «یا مرآت وجودی» نامیده‌اند. معرضین بیان در نوشتجات خود سید جواد را از اتباع یحیی معرفی کرده‌اند و عکس او و چند نفر را در زیر عکس یحیی ازل چاپ کرده‌اند و شرح این اقدامات را جمال قدم جلّ جلاله در لوح ابن ذئب به تفصیل ذکر فرموده‌اند. حاجی سید جواد کربلانی در امر حضرت ربّ اعلیٰ و جمال ابهی در نهایت ثبوت و رسوخ بود و عاقبت با ایمان کامل و عرفان مستقیم صعود فرمود، و مرحوم ابوالفضائل در کشف‌الغطاء صعود او را در آخر قرن سیزدهم یا اوائل قرن چهاردهم هجری قمری، یعنی ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۰ [۱۸۸۲ - ۱۸۸۳م] به بعد نوشته‌اند، و لوح مفصلی را که از کلک جمال قدم به اعزاز او نازل شده نقل فرموده‌اند که جمال قدم جلّ کبریائه در آن لوح او را «یا اسمی یا جودی» خطاب فرموده‌اند و آغاز این لوح این است: "رشحات وحی از اوراق سدره منتهی به اعانت نسیم اراده مالک اسماء به هیئت این کلمات ترشح نموده. یا اسمی یا جودی نیر کرم از افق عالم مشرق ...".

در مصابیح هدایت، مجلد دوم، مندرجات کشف‌الغطاء جمیعاً نقل شده است و در شرح احوال سید مزبور به آن اقتصار گردیده است، مراجعه شود.

و نیز نگاه کنید به کتاب اسرار الآثار، جلد سوم، صص ۵۴-۵۵، و لئالی درخشان، صص ۳۴۱ - ۳۴۵).

۱۸۷ / ۳۸۲ - برادرش

در اینجا مقصود یحیی ازل برادر جمال قدم جلّ جلاله است که مشرکین سخنانی در باره ازل و جمال قدم به دروغ شهرت می‌دادند.

۱۸۹ / ۳۸۶ - لایبالی

اعتناء نمی‌کند، اهمیت نمی‌دهد، باکی ندارد.

۱۸۹ / ۳۸۷ - مراد

پناهگاه‌ها، جایی که برای حمله به دشمن کمین‌گاه باشد.

۱۹۰ / ۳۸۹ - فاسقه ارض را خیرالنساء نامیده‌اند.

مقصود از «فاسقه ارض» فاطمه دختر ملا حسین روضه‌خوان اصفهانی است که در اصفهان چند روزی شرف انجام خدمات حضرت نقطه را داشت و بعد از عصمت الهیه خارج شد و با ازل بسر میبرد و ازل او را بعد به سید محمد بخشید که «دجال اصفهانی» لقب دارد. و ازل در نوشتجات خود او را، یعنی مریم را، خیرالنساء نامیده و به آیه «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» که در قرآن مجید در باره مریم مادر عیسی (ع) نازل شده است مخاطب داشته است. فاطمه در اواخر ایام کور شد و در طهران با ذلتی شدید مرد. (و نیز نگاه کنید به «سیده‌النساء» در صفحات قبل و مطالب ذیل در باره «خیرالنساء».)

۱۹۱ / ۳۹۰ - خیرالنساء

در کتاب بدیع جمال مبارک جلّ ذکره ام نقطه اولی فاطمه خانم را به لقب «خیرالنساء» ملقب فرموده و بعد از مشارالیها این لقب را به حرم حضرت اعلیٰ، یعنی خدیجه بیگم، مرحمت فرموده‌اند. بیان مبارک را در گنجینه حدود و احکام نوشته‌ام، مراجعه شود.

(بیان مبارک مندرج در گنجینه حدود و احکام، ص ۴۴۲، همان مندرجات کتاب مستطاب بدیع، ص ۱۹۱ / ۳۸۹ - ۳۹۱ است. در باره حرم حضرت ربّ اعلیٰ جناب اشراق خاوری در پاورقی صفحه ۴۴۳ کتاب گنجینه حدود و احکام چنین نوشته اند که: "... خدیجه خانم حرم حضرت اعلیٰ است که صیبه جناب آمیرزا علی بن آمیرزا عابد بودند و در ۱۲۹۹ هجری قمری [۱۸۸۲م] در شیراز به ملکوت ابهی صعود فرمودند ...".

و نیز در شرحی دیگر جناب اشراق خاوری در باره خدیجه بیگم چنین مرقوم فرموده اند:

"خدیجه بیگم حرم حضرت ربّ اعلیٰ جلّ اسمه بود که به فرموده جمال قدم قبل از اظهار امر حضرت اعلیٰ پی به مقام عظیم آن حضرت برده بود و در حقیقت اول من امن بالله قبل خلق السموات و الارض بود. مشارالیها دختر عموی فاطمه خانم مادر حضرت اعلیٰ بود و دو سال از حضرت اعلیٰ کوچکتر بود. ولادتش به سال ۱۲۳۷ ه.ق. [۱۸۲۱م] در شیراز اتفاق افتاد و صعودش بر اثر تأثر از عدم تشرف به حضور مبارک جمال قدم در شیراز به سال ۱۲۹۹ ه.ق. [۱۸۸۱م] بود. در هنگام ازدواج با هیکل مبارک بیست و دو سال داشت و بعد از شهادت هیکل مبارک همواره در سوز و گداز بود. بعد از صعودش زیارتنامه مفصل از قلم جمال قدم به اعزازش نازل شد و سنگی برای مزارش که آیه‌ای بر آن نقش بود از ارض اقدس به شیراز برای رمس اطهرش جمال قدم ارسال فرمودند. شرح این جمله را در ایام تسعه به تفصیل نوشته‌ام. مرقد منورش در شامچراغ شیراز بود و جزو اهداف معینه در لوح حضرت ولی امرالله جلّ ثنائه بود که در پی فرصت به گلستان جاوید منتقل

شود و در این اواخر با کمال حکمت این هدف بحمدالله انجام گرفت و رمس اطهرش به گلستان جاوید شیراز منتقل گشت. مشارالیه فقط یک فرزند ذکور آورد به نام احمد که در اوائل حال درگذشت و دیگر دارای فرزند نشد.^۱
(شرح احوال حرم و والده حضرت نقطه اولی در فصل اول کتاب اختران تابان، جلد اول، به طبع رسیده است.)

۱۹۱ / ۳۹۰ - ام نقطه اولی

مقصود فاطمه خانم مادر حضرت نقطه اولی است که در اواخر ایام به امر مبارک در کربلا مؤمن شد و به سال ۱۳۰۰ه.ق. [۱۸۸۳م] در کربلا صعود فرمود.
(جناب اشراق خاوری در گنجینه حدود و احکام، ص ۴۴۲، در باره فاطمه خانم چنین نوشته‌اند: "فاطمه خانم صبیّه مرحوم میرزا محمدحسین ابن میرزا عابد امّ حضرت اعلیٰ جلّ اسمہ الاعلیٰ است که در سوره ۲۸ قیوم الاسماء تفسیر احسن القصص طرف خطاب الهی واقع و بخطاب «یا ام الذکر ان السلام من الربّ علیک» فائز گردید. مشارالیه در اواخر حیات به فضل جمال قدم جلّ جلاله در اوقاتی که در عتبات مجاور بود به شرف ایمان مفتخر گردید. وفاتش در سال ۱۳۰۰ هجری واقع شد و مدفن حضرتش در عتبات است."^۲
و نیز نگاه کنید به فصل اول کتاب اختران تابان، جلد اول.)

۱۹۱ / ۳۹۰ - و التی خانت أنّها خرجت عن النقطة

مقصود حرم منقطه حضرت اعلیٰ جلّ ذکره است که در اصفهان چندی به خدمات هیکل مبارک اختصاص یافت. مشارالیه مسّمات به فاطمه دختر ملا حسین روضه خوان اصفهانی بود. و دو برادر فاطمه، ملا رجب علی قهیر و علی محمد سراج الذاکرین و خواهرشان فاطمه به ازل پیوستند و فاطمه مدتی هم با ازل بود و بعد با سیّد محمد دجال اصفهانی مأنوس شد و عاقبت در طهران بود که در اواخر عمر کور شد و با کمال ذلت مرد و چون از حصن عصمت نقطه خارج شد لهذا انتسابش از شجره الهیه قطع شد.
(به این مطالب در ذیل عناوین دیگر نیز در این توضیحات اشاره شده است. نگاه کنید به ذیل «سیّد النساء» در صفحات قبل.)

۱۹۴ / ۳۹۷ - رکبت الکاف بالنون

مقصود کلمه «کن» است که رمز ایجاد است و در قرآن مجید نازل شده: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» [سوره یس (۳۶) - آیه ۸۲]
(جمال قدم در کتاب مستطاب اقدس، فقره ۱۷۷، می‌فرمایند: "... لو نتکلم فی هذا المقام بلسان اهل الملکوت لنقول قد خلق الله ذلك المكتب قبل خلق السموات و الارضو دخلنا فيه قبل ان یقترن الکاف برکنها النون."

در توضیح آیه مبارکه فوق در یادداشت شماره ۱۸۸ در صفحه ۲۳۲ کتاب اقدس چنین مذکور است:

۱۸۸- یقترن الکاف برکنها النون (بند ۱۷۷)

حضرت ولی امر الله در تواقعی که حسب الامر مبارک صادر گشته مفاهیم و معانی حروف «کاف» و «نون» را به این مضمون بیان فرموده‌اند: کلمه «کن» متشکل از دو حرف «کاف» و «نون» است که اشاره‌ای است به کلمه خلاقه خداوند که آفرینش به امر او به وجود می‌آید و نیز حاکی از قدرت مظهر ظهور الهی و قوه عظیم روحانی او است.

در قرآن مجید کلمه «کن» به معنای صدور حکم خداوند در ایجاد و خلقت آمده است.

۱۹۵ / ۳۹۹ - سیاط

جمع «سوط» به معنی تازیانه‌ها، شلاق‌ها.

(جمال قدم در کتاب اقدس، فقرة ۴۵، می‌فرمایند: "أنا ربناکم بسیاط الحکمة والاحکام حفظاً لأنفسکم وارتفاعاً لمقامتکم كما یرتبی الابیاءابنائهم لعمری لو تعرفون ما اردناه لکم من اوامرنا المقنسة لتقدون ارواحکم لهذا الامر المقنس العزیز المنیع").

۱۹۶ / ۴۰۲ - اثواب خلقه عتیقة رثیئة بالیه

لباس‌های کهنه و ژنده و پاره و بی‌مصرف.

۱۹۷ / ۴۰۳ - اغصان شجرة الهیه

منتسبین و اولاد ذکور جمال قدم جل جلاله را به اصطلاح امرالله «غصن» گویند. (جناب فاضل مازندرانی در ذیل «غصن» در اسرار الآثار، ج ۴، صص ۴۱۰ - ۴۱۱، چنین نوشته‌اند: "عربی شاخه از تنه درخت. اغصان جمع. و در آثار مقدسه بر رجال نورسته برومند اطلاق گردید ... و در اصطلاح آثار بدیعه پسران جمال ابهی به آن ملقب بودند ...". و نیز نگاه کنید به ذیل «غصنیت» در یادنامه مصباح منیر، صص ۳۳۲ - ۳۳۳).

۱۹۷ / ۴۰۴ - وادی نبیل

مدینه عکا است که در عدد حروف با نبیل مطابق است، یعنی کلمه نبیل و کلمه عکا هر دو معادل عدد ۹۲ است.

(برای ملاحظه نصوص مبارکه در باره «وادی نبیل» به صفحات ۴۴۸ - ۴۴۹ کتاب یادنامه مصباح منیر، مراجعه فرمائید. یکی از معانی «وادی نبیل» بنا بر مندرجات کتاب بدیع "... نفس این ظهور اعظم بوده و خواهد بود ...". و نیز نگاه کنید به اسرار الآثار، ج ۵، ص ۲۷۹).

۱۹۹ / ۴۰۹ - اذ كنت فی السجن

در این مقام مقصود سجن طهران یعنی «سیاهچال» است، که جمال قدم جلّ ذکره مدّت چهار ماه در آن محبوس بودند.
(برای ملاحظه شرح مطالب در باره «سیاهچال» به ذیل همین عنوان در رحیق مختوم، مجلد اول، مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به امر و خلق، ج ۲، صص ۲۶۷-۲۷۰).

* * * * *

در صفحه آخر کتاب بدیع که به خط جناب زین‌المقربین کتابت و انتشار یافته چنین آمده است: "فرغ من کتابته کاتبه المسکین حرف الزاء فی يوم العدال من يوم العلاء من شهر النور من سنة ۲۶ الابد من الواحد الثاني من ظهور نفس الله الواحد الاحد الباقي مطابقاً للثالث و العشر من شهر ربيع الاول من سنة ۱۲۸۶ ست و ثمانین و مائین بعد الالف [۲۳ جون ۱۸۶۹م] من الهجرة و كنت فی ذلك الحین فی ارض الحدباء و الحمد لله محبوب العارفين و مقصود القاصدين".
جناب اشراق‌خاوری در شرح و بسط بعضی از مندرجات سطور فوق چنین مرقوم داشته‌اند:

حرف الزاء:

زین‌المقربین علیه بهاء الله است.

يوم العدال:

روز چهارشنبه بنا بر تقویم بدیع است.

يوم العلاء:

روز نوزدهم از ماه بیانی است.

شهر النور:

ماه پنجم از شهر بیانی است.

سنة الابد من الواحد الثاني:

سال بیست و ششم ظهور نقطه بیان مطابق با سال ۱۲۸۶ ه.ق./۱۸۶۹ م است.

ربيع الاول:

از ماه‌های قمری است که در تقویم اسلامی معمول است و آن ماه سوم در سال قمری است.

ارض الحدباء:

مقصود شهر موصل است که از بلاد مهمه عراق عرب است و بواسطه ارتفاع زمین، آن محل را «حدباء» گویند. جمعی از احباء الله مانند زین‌المقربین سالها در آن شهر تحت نظر بودند و ذکر موصل در لوح سلطان نازل شده است:
"الی ان جعلوا اهلی اساری من الزوراء الی الموصل الحدباء".

گوهر خانم کاشی حرم مبارک هم با همین محبوسین از بغداد به موصل سرگون شد و این واقعه بعد از هجرت جمال قدم جلّ جلاله از بغداد به اسلامبول و ادرنه بود.